فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc189406304)

[صورت ششم 2](#_Toc189406305)

[یادآوری بحث قبل 2](#_Toc189406306)

[احتمال اول 2](#_Toc189406307)

[احتمال دوم 2](#_Toc189406308)

[احتمال سوم 2](#_Toc189406309)

[خلاصه بحث 5](#_Toc189406310)

[بحث دوم؛ استصحاب‌ عدم ازلی 5](#_Toc189406311)

[دلایل منکرین استصحاب‌ عدم ازلی 5](#_Toc189406312)

[دلیل اول 6](#_Toc189406313)

[دلیل دوم 6](#_Toc189406314)

[دلیل سوم 6](#_Toc189406315)

[خلاصه کلام 8](#_Toc189406316)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

ضمن تبریک میلاد امام حسین صلوات الله و سلامه علیه

در میان این صور، پس از آنکه حدود پنج صورت را ذکر کردیم و قواعد و ضوابط حل مسئله و فروع ذیل آن‌ها مشخص شد، به گمانم لازم نیست تمام آن حدود بیست صورت که ذیل آن که صور فرعیه کثیره‌ای قرار می‌گیرد، متعرض شویم

مع ذلک بعضی از این صور، بحث‌های خاصی دارد که ناچار باید به آن‌ها بپردازیم.

# صورت ششم

شک در جواز و عدم جواز نظر بود که ناشی از این است که این خانم از آن‌هایی است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین»[[1]](#footnote-1) یا خیر؟

به یکی از آن دو شکلی که می‌گفتیم؛ یا اینکه دو خانم مشخص فی نفس الامر هست که یکی اذا نهیت لا تنتهی است و یکی اذا نهیت تنتهی است و این شخصی که مواجه با او شده است نمی‌داند این کدام از آن دو نفر است.

یا اینکه شخص معین است و خود همین شخص معین، معلوم نیست که حال و وصف او چیست؟

به هر شکلی باشد تردید در جواز و عدم جواز ناشی از این است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» در او صادق است یا خیر؟

# یادآوری بحث قبل

چند نکته را گفتیم که یادآوری می‌کنیم و آن این بود که

«إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» سه احتمال درباره آن مطرح است.

## احتمال اول

اینکه آن چیزی که اینجا قید قرار گرفته است دو ویژگی در آن مدنظر است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» یعنی إذا نهیت و او نهی را بفهمد و عصیان کند. قیدی که در اینجا آمده است را این‌جور محدد بگیریم. این خیلی محدد و مقید می‌شود.

## احتمال دوم

این است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» آنکه در غرض مولا دخالت دارد را بفهمد ولی منتهی نشود ولو عدم انتهای او عصیانی نباشد، چون مکلف نیست، لازم نیست که شامل ممیز هم می‌شود آن که دخالت در غرض مولا دارد با این قید است.

## احتمال سوم

این است که آن که در غرض مولا دخالت دارد این است که اذا نهیت لا تنتهی، بأی وجهٍ و أیّ دلیل کانت

یا به خاطر اینکه اصلاً نمی‌فهمد، یا اینکه می‌فهمد تکلیف ندارد، یا اینکه می‌فهمد و تکلیف دارد و عصیان می‌کند.

این سه احتمالی بود که اینجا متصور است. نمی‌خواهیم بگوییم إِذَا نهیت لا تنتهی را احتمال اول و دوم و آن وقت خطاب متوجه بقیه هم می‌شود، خیر! آنکه دخالت در غرض مولا دارد این است. این احتمالات سه‌گانه‌ای بود که متصور بود.

سخن ما در اینجا آن است که در اینجا استصحاب‌ عدم نعتی متوقف است بر اینکه این احتمالات را چگونه انتخاب بکنیم و دیروز گفتیم اگر «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین»، (فعلاً عدم نعتی را بحث می‌کنیم ببینیم استصحاب‌ عدم نعتی اینجا جاری می‌شود یا خیر؟) گفتیم که این متوقف بر این است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» را چگونه معنا بکنیم

اگر گفتیم إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین معنای عام دارد که شامل حتی قبل از تمییز و قبل از درک و فهم هم می‌شود، دختربچه شیرخواره‌ای که اذا نهیت لا تنتهی آن قیدی که دخالت در موضوع دارد، اذا نهیت لا تنتهی خیلی مجرد خالی بدون هیچ عنایتی، اگر این احتمال را بپذیریم، غالباً نه همیشه چون ممکن است بعد از بلوغ این تغییر کرده باشد، ولی غالباً اینجا استصحاب‌ عدم نعتی و در حال حیات هست، هرگاه شک شود که این بالغ شده است یا خیر؟ و هنوز احوال ثانویه بر او عارض نشده است، نمی‌دانیم چه کنیم؟ لااقل این است که قبل از تمییز این اذا نهیت لا تنتهی بود همان را استصحاب می‌کنیم. این هیچ منع و مشکلی ندارد.

اما اگر آن احتمال میانه را بگوییم، بگوییم اذا نهیت لا تنتهی، شامل جایی می‌شود که فهم داشته باشد ولی لازم نیست عصیان در او اخذ بشود که احتمال دوم بود، احتمال میانه بود اگر این احتمال را بگوییم خیلی وقت‌ها حالت سابقه دارد.

اذا نهیت در حال تمییز خیلی وقت‌ها وجود دارد و استصحاب می‌شود و با استصحاب می‌گوییم این إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین است و با استصحاب می‌گوییم جایز است.

این دختر شرایطی داشت که لا تنتهی اذا نهیت. عدم است. این‌ عدم را استصحاب می‌کند.

مثل‌ عدم علم است، عدم علم هنگام تولد، الان هم این دو صورت استصحاب می‌شود.

اما اگر احتمال سوم را بگیریم و بگوییم اذا نهیت لا تنتهی یعنی‌ عدم الانتهاء فی من شأنه و وظیفته الانتهاء، نپذیرفتن در حالی که شأنیت پذیرفتن و وظیفه پذیرفتن را دارد، این دخالت در حکم دارد، این احتمال مضیق در وصف را بگیریم، دیگر سابقه ندارد.

خیلی وقت‌ها سابقه ندارد، ممکن است بعد از بلوغ این‌ عدم الانتهاء فی من وظیفته الانتهاء حاصل شده باشد بتوانیم استصحاب بکنیم آن مانعی ندارد این فقط حال‌ عدم انتهاء عصیانی را در موضوع دخیل می‌کند. عدم الانتهاء فی من شأنه الانتهاء و لکن لا تنتهی عصیاناً. این نه حال تمییز و نه حال قبل از تمییز چنین چیزی نبود و نمی‌شود آن را استصحاب کرد.

این نکته مهم و دقیقی بود که اینجا بود.

کدام یک از احتمالات در جریان استصحاب‌ عدم نعتی مؤثر است و عدم آن می‌توان ترجیح داد، گفتیم بعید نیست که آن احتمال مضیق، یعنی‌ عدم الانتهاء قید است ولی با این وصف‌ عدم الانتهاء عصیانی. عدم الانتهاء اذا نهیت عصیاناً که این اختصاص به بلوغ دارد.

اینجا در خود قیدی آمد چیزی آمد که جدا می‌کند از عدم الانتهاء بچه شیرخواره‌ای که چیزی نمی‌فهمد، یا از عدم الانتهاء ممیزی که می‌فهمد ولی تکلیفی ندارد. عدم آن عصیانی نیست. آن ماهیتاً با این متفاوت است.

این چیزی است که دیروز عرض کردیم و گفتیم ظهور آن دلیل همان‌ عدم الانتهاء عصیاناً است، این غیر از این است که می‌گوید مرأه غیر قرشیه، غیر قرشیه تکوینی است، یا جاهایی که یک عدمی را می‌آورد ولو اختیاری است ولی با قید و شرایطی نیست که انصراف به امر عدم اختیاری باشد. این‌ عدم انتهاء اختیاری است، اختیاری قید عدم است نه قید انتهاء. عدم اختیاری است. این نپذیرفتنی است که از سر اختیار و عصیان انجام می‌شود این قید و وصف موضوع شد و این سابقه ندارد که بخواهد استصحاب بکند.

اگر بعد از بلوغ اگر واقعاً کسی از اول که بالغ شد در یک اجواء غیر دینی که مبتنی بر عصیان اوامر مولا است رشد کرده است، از اول‌ عدم الانتهاء عصیانی وجود دارد. آن عیبی ندارد

اما آن‌ عدم الانتهاء لعدم الفهم و الادراک که قبل از تمییز است أو لعدم کونها موظفةً بتستر، آن غیر از این است و آن را نمی‌شود استصحاب کرد. این‌ عدم نعتی است.

می‌خواهیم بگوییم این‌ عدم الانتهاء حین بلوغ است این حداقل چیزی است که از او وجود دارد، عدم تحجر و عدم تستر حین البلوغ از این استفاده می‌شود. ولو ذیل این فروعی وجود دارد و احوالی وجود دارد که آن هم مهم است.

می‌خواهم بگویم اگر بگویید من انصراف را قبول ندارم و استظهار نمی‌کنم، اذا نهیت لا تنتهی، عریان، عریان، اگر این‌جور بگویید یک حالت استصحاب دائمی‌ عدم نعتی در حال صغر و رضاع دارد، اگر کمی این را پررنگ‌تر کنید ممکن است حال استصحاب‌ عدم انتهاء در تمییز را ممکن است بگوییم موضوعیت دارد استصحاب بکنیم

ولی اگر جوری معنا بکنیم که‌ عدم الانتهاء یعنی‌ عدم الانتهاء در حال بلوغ، این حالت سابقه ندارد.

ما می‌گوییم استظهار ما این است که اینجا تقید است، حالت حینیت نیست، تقید باشد همان اشکالات نائینی هم می‌آید.

استصحاب‌ عدم نعتی اینجا در صورتی جاری می‌شود که؛

۱- یا عدم الانتهاء را عام عام بگیریم که‌ عدم الانتهاء صغر را هم بگیرد

۲- عدم الانتهاء معنایی بگیریم که حال تمییز را بگیرد، باز اینجا استصحاب جاری می‌شود

۳- عدم الانتهاء مقید به بلوغ را بگیریم اینجا استصحاب‌ عدم نعتی نیست.

منتهی‌ عدم الانتهاء مقید به بلوغ یک فرضی دارد که بگوییم‌ عدم الانتهاء عصیانی یا با بلوغ، این قید عدم الانتهاء به نحو حینیه است نه تقیید آن جور، آن هم راهی دارد برای اینکه بگوییم‌ عدم نعتی اینجا درست می‌شود.

# خلاصه بحث

پس آنچه دیروز و امروز بعد از بیان مقدمات عرض کردیم ما را به این نتیجه می‌رساند که در دو صورت از این صور، استصحاب‌ عدم نعتی غالباً وجود دارد، در یک صورت وجود ندارد با فرض اینکه تقید آن‌ عدم انتهاء به عصیان و اختیار، به نحو تقیید بگیریم و این سابقه ندارد و الا حینیه بگیریم ممکن است آن هم سابقه داشته باشد.

# بحث دوم؛ استصحاب‌ عدم ازلی

حالت سابقه وجودی ندارد که بگوییم زمانی این دختر بوده است و تولد یافته است و عدم الانتهایی را بگیریم که استصحاب بکنیم.

اگر استظهار همان حال بلوغ آن هم به نحو تقیید کردیم، دیگر عدم نعتی در حال وجود سابقه‌ای ندارد.

اما بحث دوم این است که می‌گوییم‌ عدم ازلی، مثل همه مواردی که‌ عدم ازلی جاری می‌کنیم، تحیض المرأه الی خمسین، الا ان تکون قرشیاً و هی تحیض الی ستین.

آنجا استصحاب‌ عدم ازلی می‌کنیم می‌گوییم او قرشی نبود، وقتی که اصلاً نبود و متولد نشده بود به سالبه به انتفاء موضوع، عدم را هم این‌جوری استصحاب می‌کنیم، در حالی که به انتفاء موضوع نیست و موضوع هم هست به این موضوع موجود می‌چسبانیم، این استصحاب‌ عدم ازلی است.

یا این وقتی که در این عالَم نبود، عالِم نبود. حالا که وجود دارد نمی‌دانیم‌ عدم العلم او هست یا نیست، استصحاب می‌کنیم. این‌ عدم ازلی است.

سخن ما این است که در استصحاب‌ عدم ازلی دو دیدگاه خیلی رائج و متداول وجود دارد، به عنوان مثال مرحوم آخوند، مرحوم آقای خویی، ظاهراً مرحوم شهید صدر معتقد به استصحاب‌ عدم ازلی هستند. اینها شخصیت‌های بزرگی هستند که معتقد به‌ عدم ازلی هستند.

در نقطه مقابل هم کسانی قائل به‌ عدم حجیت استصحاب‌ عدم ازلی در موضوعات هستند، احکام جداست؛ مثل مرحوم نائینی، مرحوم آقا ضیاء، آقای بروجردی، امام، اینها می‌گویند عدم ازلی حجت نیست. این دو جبهه هر دو سو قوی در قبول یا عدم قبول استصحاب‌ عدم ازلی.

# دلایل منکرین استصحاب‌ عدم ازلی

آن‌ها که قائل هستند استصحاب‌ عدم ازلی جاری نیست یکی از این حرف‌ها را می‌زنند این است، فهرست کوتاه را می‌گویم.

## دلیل اول

می‌گویند جاهایی که خطاب در عدم آمده است، در موضوع یک وصفی قید شده است؛ عدم عدالت، این به نحوه موجبه معدولة المحمول است. معدوله هم‌ عدم ملکه است، عدم ملکه یعنی قضیه موجبة معدولة المحمول موضوع می‌خواهد، یعنی‌ عدم خاص، دیده شده است و چون‌ عدم خاص است دیگر سابقه ندارد.

بعضی این‌جور می‌گویند که چون عدمی که در خطاب بیاید، عدم خاص است، فی ما شأنه است و این مانع است که حال سابق داشته باشد، عدم به نحو معدولة المحمول‌ عدم ملکه است، عدم خاص است و این‌ عدم خاص در ازل وجود نداشته است، چون این‌ عدم خاص یعنی‌ عدم در موضوع موجود، عدم در موضوع موجود در مفهوم قرار گرفته است. مثل این که بگوییم هذا لا قائم، اعمی، این‌ عدم ملکه است و قضیه موجبه است و نمی‌تواند. وقتی می‌گوید اکرم العلماء الا الفساق، یعنی عالم غیر فاسق این موضوع عام است. لذا نمی‌شود عدم فسق به‌ عدم تحصیلی را استصحاب کرد برای اثبات‌ عدم به نحو معدوله.

یک عده‌ای این را می‌گویند استظهار ما از دلیل‌ عدم خاص است و عدم ملکه است و این سابقه ازلی ندارد.

## دلیل دوم

کسانی مثل امام هستند می‌گویند در اینجا که گفته می‌شود اکرم العالم الا الفاسق، آن قید عالم معدوله نیست بلکه موجبه سالبة المحمول است، با معدوله فرقی دارد. به این دلیل می‌گویند موجبه سالبة المحمول موضوع می‌خواهد و سالبه‌ای که قید و وصف موضوع موجود شده است، آن هم با سلب تحصیلی فرق دارد؛ سلب محمولی با سلب تحصیلی فرق دارد. دقتی در این نوع قضیه موجبه سالبة المحمول هست که ایشان این‌طور تفسیر می‌کنند که بهتر است و می‌گویند استصحاب جاری نمی‌شود.

پس جاهایی که‌ عدم مأخوذ در خطاب است یا عدم محمولی است، موجبة المعدولة المحمول است معلوم است سابقه ندارد

یا موجبه سالبة المحمول است باز سابقه ندارد.

## دلیل سوم

این است که این موضوع عرفیت ندارد، ولو این حرف‌ها هم نباشد.

آنان که می‌گویند عدم ازلی قبول نیست عمده این سه وجه است. این سه نکته اصلی اتکاء نافین استصحاب‌ عدم ازلی است، یعنی از نائینی تا امام و آقای بروجردی و از این قبیل بزرگان که نقل کرده‌اند.

در نقطه مقابل آن که ما آنجا از آن دفاع کردیم. اجمالش این است که خطابی را این‌جور ببینیم؛ اکرم العالم الا الفاسق، می‌گوییم آن به نحو موجبه سالبة المحمول می‌گوییم این اظهر است،

اما نکته‌ای که آنجا خیلی روی آن تأکید کردیم. این تقیدی که آمده است، این تقید عدم قرشیت، مرأه غیر قرشیه، یا عالم غیر فاسق، چه بگوییم این معدوله، چه وجه بهتر در مواردی بگوییم سالبة المحمول، می‌گوییم این تقید در خطاب آمده است، ولی این تقید در خطاب موضوعیت ندارد. قضیه عینیه است.

لذا وقتی این تقید به موصوف موجود، دخیل در موضوع نشد، علی‌رغم اینکه ظاهر دلیل ممکن است معدوله باشد یا موجبه سالبة المحمول باشد بین موصوف و وصف اما در عین حال این تقید را دلیلی بر آن داریم و می‌گوییم این تقید دخیل در حکم نیست.

لذا این عنوان سلب بما هو سلبٌ قید است، سلب بما هو هو قید است. دیگر عدم خاص نیست.

وقتی می‌گوید اکرم العالم الا الفاسق، موضوع اکرام عالم است و لیس بفسق سلب تحصیلی، ولو دلیل وقتی می‌گوید یعنی عالم لیس بفاسق که موجبه سالبة المحمول می‌شود. یا عالم لا فاسق، که معدوله بشود. ولی می‌گوییم این شأنیت و این تقید دخیل در خطاب نیست. موضوع ترکیب انضمامی است به نحو قضیه عینیه، این هست و آن نیست. تقییدی نمی‌گیریم و دلیل و شواهد بر این مسئله هست که وارد نمی‌شویم. امرأة است ولی قرشیت نیست. در سخن گفته می‌شود الامرأة غیر قرشیه، توصیف و ترکیب می‌شود ولی این ترکیب دخیل در مراد مولا نیست.

این‌جور که معنا کردیم می‌گوییم استصحاب‌ عدم ازلی هست.

عرفیت هم می‌گوییم اگر به عرف توجه بکند که این‌جوری است، شواهد هم هست که عرف این را می‌فهمد، می‌گوید خب این جاری می‌شود. عرف غیر دقی است که این‌جور نمی‌شود یا عرفی که فرض می‌گیرد این‌جور ترکیب اتحادی تقییدی اینجا وجود دارد چه سالبه قید بشود و چه معدوله باشد، سابقه ندارد، نمی‌شود استصحاب کرد.

اما وقتی گفتیم دو چیز کنار هم دخالت دارد. لذا آنجا گفتیم حینینه، یک جور باهم هستند ولی این باهم بودند در مراد مولا دخالت ندارد. یعنی در مطلوب مولا جزء موضوع اخذ نشده است در حالی که واقعاً در نفس الامر وجود دارد ولی در مأخوذ مولا نیست. لذا گفته می‌شود استصحاب‌ عدم ازلی وجود دارد.

تا اینجا بحث، یک بحث عمیق اشاره شد.

این چیزی است که آنجا نیاورده‌ایم و جای دیگر به آن اشاره کردیم، گفتیم یک جاهایی یک استظهارات در دلیل وجود دارد که آنجا دلیل را به نحو معدوله یا سالبه محصله تقییدی ظهور می‌دهد و آن مانع از استصحاب‌ عدم ازلی می‌شود همین‌جور بگوید اکرم العالم الا الفاسق همین است که گفتیم استصحاب‌ عدم ازلی فسق اینجا جاری است، همین‌جور اگر بگوید لا تکرم المرأه غیر قرشیه، آن را باز می‌گوییم استصحاب‌ عدم ازلی جاری است

وقتی یک جاهایی یک قیودی را اگر آدم به اطمینان برسد که این قید است و در موضوع مأخوذ است آنجا استصحاب‌ عدم ازلی جاری نمی‌شود.

یا آنجا که می‌گوید اکرم العالم العادل، ظاهر عالم و عادل است، ترکیب است و یک موضوع واحد است، ولی شواهدی هست که اگر این عالم عادل مقید باشد استصحاب عالم عادل می‌شود، در حالی که ممکن است علم او تازه حاصل شده است و عدالت او سابق بوده است، در حالت‌ عدم علم، می‌گوییم استصحاب می‌کنیم و ترکیب می‌کنیم. همه این را قبول دارند. مرحوم نائینی هم این را قبول دارد که اگر اکرم العالم العادل گفت، این تازه عالم شده است و علم او را بالوجدان احراز کردیم و عدالتی که در حال‌ عدم علم بوده است آن سابقه دارد. گفته می‌شود آن استصحاب می‌کنیم می‌گوییم این الان مشمول اکرم است. این یکی از شواهد است و به خود نائینی هم گفته شود او هم قبول دارد.

اما علی‌رغم اینکه ما استصحاب‌ عدم ازلی را قبول داریم ولی یک جاهایی ممکن است استظهار ویژه‌ای بکنیم که مطمئن بشویم یا احتمال قوی بدهیم که اینجا آن تقید به آن وصف، در موضوع دخالت داده شده است. آن وقت حالت سابقه ندارد.

اینجا این احتمال را قوی می‌دانیم که اذا نهیت لا تنتهی، این اذا نهیت لا تنتهی با فرض فهم و ادراک و بلوغ و امثال اینها است، این نوع خطاب اینجا فرق می‌کند. این مثل غیر قرشیه نیست که امر غیر اختیاری است یا از اموری که ولو اختیاری است، خطاب این اختیاریت در آن را آدم چیزی نمی‌فهمد. ولی اینجا آدم می‌فهمد اذا نهیت لا تنتهی، اینجا بعید نمی‌دانیم، احتمال هم بدهیم و احتمال را نتوانیم دفع بکنیم و مطمئن به خلاف بشویم، دیگر استصحاب‌ عدم ازلی هم جاری نمی‌شود. این محصل کلام ما در اینجا هست.

# خلاصه کلام

عرض ما این است که در تردید بین اینکه این زن از آنانی است که «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» یا از آن نیست، اینجا بنابر اظهر استصحاب‌ عدم نعتی، قبل از بلوغ یا عدم ازلی قبل از خلقت و تولد، شاید جاری نباشد به خاطر نکته خاصی که گفتیم علی‌رغم اینکه استصحاب‌ عدم نعتی و عدم ازلی را قبول داریم اینجا شاید جاری نباشد.

منتهی نتیجه با جریان فرق نمی‌کند برای اینکه استصحاب جاری نباشد سراغ برائت می‌رویم. برائت هم می‌گوید نظر جایز است. این هم خیلی عجیب است کسی که شک بکند این اذا نهیت لا تنتهی است یا خیر؟ نگاه جایز است.

مگر اینکه کسی بگوید «إِذَا نُهِینَ لَا یَنْتَهِین» را قاعده عامه نمی‌دانیم، همان قراء و بوادی می‌دانیم.

حتماً در مس بعید نیست که بگوییم آنجا جای احتیاط است. نظر هم کسی بگوید در موارد خاصه فروج و دماء یا این مباحث روابط زن و مرد، آن اصل اولیه برائت نیست، اینجا جای اصالة الاحتیاط است.

1. [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج3، ص469.](http://lib.eshia.ir/11021/3/469/%D9%84%D9%8E%D8%A7_%D9%8A%D9%8E%D9%86%D9%92%D8%AA%D9%8E%D9%87%D9%90%D9%8A%D9%86%D9%8E) [↑](#footnote-ref-1)